

شناسایی پرماجرا

مسلم آژ

درباره رزمنده



فرماندهان جنگ در دی ماه سال ۱۳۶۵ با بهره گیری از ظرفیت حضور بالای نیروهای مردمی بود که عملیات بزرگی را طراحی کردند تا رزمندگان در یک حمله غافلگیرانه به مواضع ارتش بعث یورش ببرند و در عمق خاک عراق پیشروی کنند. عملیات کربلای چهار قرار بود با تعداد زیادی از جان بر کفان غواص آغاز شود که از اروندر رود گذشته و با نفوذ به مواضع دشمن و در هم کوبیدن سنگرهایشان راه را برای حمله و پیشروی دیگر رزمندگان باز کنند و سرانجام شهر "بصره" را به تصرف خود در آورند و نوید یک پیروزی بزرگ و سرنوشت ساز را به از مغان آورند که در این شماره مهندس "حمیدرضا عسگریان" که از رزمندگان و جانبازان جنگ تحمیلی است، روایت خود را از عملیات کربلای چهار و شناسایی واحد اطلاعات و مهندسی اینگونه بازگو کرد...

روزهای تنهایی

دوره فشرده کلاسهای دروس عقب افتاده دانشگاه در شهر یور ۱۳۶۵ به پایان رسید و من بعد از امتحانات به سرعت راهی جبهه شدم و با "حسن کریمیان" به اهواز که رسیدیم به مقر واحد اطلاعات و مهندسی رفتیم که چند نفر از دوستان هم در آنجا بودند.

در مقر سوله بزرگی وجود داشت که دکلهای دیده بانی می ساختند و غیر از این سوله یک اتاق و چند کانکس مجهز به کولر گازی هم در محوطه بود که این چنین امکاناتی در جبهه‌ها برای رزمندگان کم پیش می آمد!

بعد از استراحت روز بعد همزمان با سپیده دم راهی شهر فاو شدیم و در جاده‌های خاکی داخل نخلستان سوار بر موتورسیکلت پیش می رفتیم و نسیم خنک صبحگاهی صورتمان را نوازش می کرد و صدای خنده‌ها و شوخی دوستان در میان نخلها می پیچید و از یکدیگر سبقت می گرفتیم. راهی تا اسکله در کنار اروندر نمانده بود که ناگهان یک وانت نیسان از وسط نخلستان با سرعت بیرون آمد و با موتوری که حسن کریمیان آن را می راند، بر خورد کرد. در میان چشمه‌های از حلقه بیرون زده دوستان، او به هوا پرتاب شد و چند متر آنطرفتر روی زمین افتاد.

زانوی کریمیان شکاف عمیقی برداشت و خون جاری بود، گویی درد شدیدی را تحمل می کرد اما با صبوری حرفی نمی زد. به سرعت او را به بیمارستان صحرایی رساندیم و در آنجا بود که فهمیدیم کریمیان باید هر چه سریعتر برای عمل جراحی و ادامه درمان راهی تهران شود.

ناراحت و گرفته از اتفاقی که برای همزمان افتاده بود، دوباره به سمت خط مقدم حرکت کردیم تا شناسایی جاده فاو-ام القصر را با پنج نیروی واحدمان انجام دهیم. باید از وضعیت جاده، خاکریز، سنگرها و... در خط

پدافندی اطلاعات مهندسی به دست می آوردیم و به قرارگاه گزارش می کردیم تا برای استحکام بخشیدن مواضع رزمندگان تدابیری انجام شود. خط پدافندی آرام بود، اما هر از گاهی انفجار گلوله‌های خمپاره دشمن در اطرافمان باعث میشد به خود بیاییم و بیشتر مراقب اوضاع شویم.

روزها و هفته‌ها به شناسایی خطوط می پرداختیم و از گرمای تابستان تا خنکای پاییز سوار بر موتورسیکلت کار شناسایی‌ها را انجام می دادیم. با آمدن زمستان که شبهای آن هوا به شدت سرد شده بود، یک جبهه جدید هم برای شناسایی به ما واگذار شد که برخلاف گذشته که با هم مشغول کار بودیم، از این پس باید به سه گروه تقسیم می شدیم تا کار شناسایی بهتر انجام شود.

دو گروه در جزیره مجنون و فاو باقی ماندند و من همراه با سه هم‌رزم دیگر عازم جبهه جدید شدم، اما نمی دانستیم در کدام منطقه باید کار خود را آغاز کنیم. نزدیک ظهر بود که همراه یکی از مسئولان برای توجیه منطقه به راه افتادیم و بعد از طی کیلومترها مسافت، وارد جاده‌ای شدیم که زیبایی زیادی داشت و خانه‌های مسکونی در اطراف آن با وجود مخروبه شدن بعضی از آنها، آرامش خاصی داشت.

به درستی نمی دانستم کجا هستیم و باید به کدام منطقه برویم در حالیکه بوی رطوبت رودخانه یا شاید هم دریا را به خوبی احساس می کردم و در این میان گهگاه صدای انفجاری که از دوردست شنیده می شد و سکوت منطقه را می شکست، حکایت از نزدیک شدن به خط مقدم داشت. خودرو که وارد شهر شد متوجه شدم که در آبادان هستیم و لذا به سمت تنها

پمپ بنزین فعال شهر حرکت کردیم. مسئول همراه من از صاحب پمپ بنزین خواست تا همان روز شهر را ترک کند و ماهم بعد از توفقی در قرارگاه مرکزی که در اداره برق شهر و در جاده آبادان - خرمشهر قرار داشت، به سمت جزیره مینو راهی شدیم. در سه راهی جزیره بود که به محل استقرار نیروهای شهربانی رسیدیم که چند رزمنده شهربانی در دو سنگر بتنی و مستحکم مستقر بودند که آنها هم باید آنجا را ترک می کردند و سنگرها را در اختیار واحد اطلاعات و مهندسی قرار می دادند.

بنابراین مادر سنگر کوچکتر استقرار یافتیم و سنگر بزرگتر را برای دیگر نیروهای واحد که قرار بود به ما ملحق شوند، در نظر گرفتیم.

روز بعد هم خیلی زود با وضعیت جغرافیایی منطقه آشنا شدیم که در کنار رودخانه اروندر و با فاصله نزدیک جاده اهواز - خرمشهر قرار داشت و در آنسوی رودخانه هم جزیره ام الرصاص عراق بود و فاصله ما طوری بود که نیروهای دشمن و رزمندگان به راحتی و بدون استفاده از دوربین می توانستند تحرکات یکدیگر را ببینند و سکوت و کم تحرکی در میان طرفین جنگ، این احساس



کربلای ۴ - نیروهای اطلاعات مهندسی